

# نقشه‌هایت را بسوزان

مجموعه داستان

رابین جوی لف  
و دیگران

انتخاب و ترجمه

مژده دقیقی



انتشارات نیلوفر

یادداشت مترجم

فهرست

یادداشت مترجم

۷

دریاچه بهشت

جس زو

۱۳

نقشه‌هایت را بسوزان

رایین جوی لَف

۳۵

خواب هاروی

استیون کینگ

۶۵

بوهمی‌ها

جرج ساندرز

۸۱

## یادداشت مترجم

داستان کوتاه فرمی مدرن و امروزی است که خواننده خاص دارد. مجموعه‌ای از تفکر و تجربه است که به اعماق روح خواننده تلنگر می‌زند و چیزی را در ناخودآگاهش به حرکت درمی‌آورد. و جدا از عمل خواندن، از او بسیار می‌خواهد. می‌خواهد که در این تجربه با او سهیم شود و آن را در ذهن خود ادامه دهد، و سؤال‌هایی مطرح می‌کند که نمی‌توان به سادگی به آنها پاسخ داد. در داستان‌های مجموعه حاضر، عشق و عواطف انسانی در کنار پدیده‌های عظیم مطرح می‌شود، پدیده‌هایی چون ایمان و مرگ و فجایع بزرگ زندگی انسان.

در برخی از این داستان‌ها با آدم‌های تبعیدی روبه‌رو هستیم، آدم‌هایی که عزیزانشان، وطنشان، راهشان را گم کرده‌اند و در جست‌وجوی جایی دیگرند. در اولین داستان این مجموعه - «دریاچه بهشت» - راوی که گرفتار بیگانگی نسل‌هاست، غربت خود را در روزهای جوانی به یاد می‌آورد و ماجرای را از نگاه یک دانشجوی جوان چینی در نیویورک روایت می‌کند. دریاچه بهشت در افسانه‌ای کهن خانه دور از دست فناپذیرهاست، ولی در این دنیا دیگر فناپذیری وجود ندارد. دریاچه بهشتی اگر وجود داشته باشد، همان‌جاست که ما هستیم. این داستان، که

## دریاچه بهشت

جس رو

دخترهایم تقریباً بزرگ شده‌اند: شانزده و دوازده ساله‌اند. مای-لینگ<sup>۱</sup>، دختر بزرگم قهوه‌اش را خودش درست می‌کند، و سر میز صبحانه موهایش را مثل دخترهای شلخته به شکل طنابی می‌پیچاند؛ مای-پو<sup>۲</sup>، که عین نشای برنج بلند و باریک است، کوله پشتی‌ای دارد که پانزده کیلو وزنش است، انگار هر لحظه ممکن است از او بخواهند به قلّه‌اى اورست صعود کنند. از کله سحر توی آپارتمان این طرف و آن طرف می‌روند: چشم که باز می‌کنم، صدای دوش آب می‌آید، و صدای برخورد پاشنه‌های برهنه به کفِ راهرو، صدای ناگهانی موسیقی، و درى که محکم به هم کوبیده می‌شود. وقتی وارد آشپزخانه می‌شوم، بی‌آنکه سرشان را بلند کنند، نگاهشان دزدانه از روی میز می‌لغزد روی زمین، روی تلویزیون. می‌گویم، ژائو<sup>۳</sup>، صبح به خیر، و خشکشان می‌زند، انگار لیوانی از دستم افتاده، یا ناخن‌هایم را روی تخته سیاهی کشیده‌ام. گاهی مجسم می‌کنم که درمکت بین اورتور و آریا برحسب تصادف وارد اپرایی شده‌ام، و هر آن است که صدای زاریشان در هم بیچد و اوج بگیرد. صدای آوازشان را می‌شنوم. پدرمان ما را در قلعه‌ای زندانی کرده. نجاتمان بدهید!

1. Mei-Ling

2. Mei-Po

3. Zao

می‌آیند». کلی جواب بامزه به دستم رسید— «اینجا رانندهٔ بد زیاد است.» «با خودت گوش‌گیر بیاور.» «باید خیلی خوش‌شانس باشی.» «سس گوجه‌فرنگی بخور، به‌به.»— ولی اسماعیل واقعاً غافلگیرم کرد. نوشته بود:

همهٔ نقشه‌ها را ببنداز دور. آنها را از کتاب‌هایت پاره کن. از دلت پاره کن. وگرنه دلت را می‌شکنند. شک نداشته باش. همهٔ کره‌های جغرافی را از پشت‌بام پرت کن پایین تا چیزی غیر از تکه‌های پلاستیکی از آنها باقی نماند. همهٔ اطلس‌ها را بسوزان. به هر حال هم از آنها سر در نمی‌آوری. ناراحت‌کننده‌اند، مثل افسانه‌های قبیله‌ای دیگر. آن خط‌ها دیگر معنایی ندارند و کوهی نمی‌سازند. به سرزمینی آمده‌ای که هیچ‌کس به پشت سرش نگاه نمی‌کند. یادت باشد، به پشت سر نگاه نکن. از پنجره به بیرون نگاه نکن. مبدا سرت را برگردانی! ممکن است سرت گیج برود. ممکن است بیفتی زمین. همهٔ نقشه‌هایت را ببنداز دور. آنها را بسوزان.

روزی که انشاهای را برگرداندم، از او خواستم بعد از کلاس بماند. روی انشایش زیر حرفِ A دوبار خط کشیدم.

گفتم: «انشات خیلی شاعرانه بود و خیلی غم‌انگیز. انگلیسی کتبی‌ات واقعاً عالی.»

گفت: «آره، برای درآوردن اشک خوبه. من امسال چهل و پنج سالم می‌شه. ولی دارم مثل پسر بچه‌های امریکایی انگلیسی یاد می‌گیرم. هر روز ام.تی.وی. می‌بینم. حالا بهتر از حرف زدنِ عادی، رَپ حرف می‌زنم. از اسنوپ داگی داگ<sup>۱</sup> خوشت میاد، خانم معلم؟»

۱. Snoop Doggy Dogg، بعدها Snoop Dogg، خوانندهٔ رَپ و بازیگر امریکایی.